

سنگ بر لب می‌کند... ماتیبه‌ری در آخرین لحظه به حبس ابد محکوم می‌شود. او دوران زیادی را در نژو می‌گذراند و تفریحش خواندن همان شعر است... اما زمانی که پس از سال‌ها قمار است به زندان دیگری منتقل شود، گروهی از مبارزان نسل جدید را می‌بیند که آن‌ها هم در بندند. ماتیبه‌ری با آن‌ها حرف می‌زند و پی به شکاف عمیق خود و آنان می‌برد. پایان فیلم هر چند شبهه‌ناک، اما بسیار درام است. ماتیبه‌ری کنار قالیق دراز می‌کشد و خود را به رودخانه و قعر آب می‌اندازد.

وقتی جرمی برت، قلم را از کاتب دایل می‌گیرد!

آنقدر نقش‌آفرینی او در قالب شخصیت «هلمز» ستودنی و رشک‌انگیز است که با وجود گذشت بیش از ۳ دهه از درگذشتش، «بندیکت کامبرج» بازیگر نام‌دار و بزرگ هالیوود که در مدرن‌ترین پرداخت شاهکار جاویدان «سر آرتور کانن دایل» بازی در نقش «هلمز» را بر عهده دارد، لب به تحسین برت می‌گشاید. به راستی چه کسی می‌تواند مجموعه‌های «خطرات شرلوک هلمز» و «بازگشت شرلوک هلمز» را اواخر قرن بیستم ببیند و از نقش‌آفرینی برت ذوق‌زده نشود؟! بازی وهم‌انگیزش، نگاهی رندانه توأم با نبوغی که از چشمان و حرکاتش سلطع می‌شود، میمیک چهره عصبی و لیکندهای دهم ثانیه‌ای، کوچکترین نگاه‌ها، زبان بدن و حرکات پر از اعتماد به نفس، چوگان رقصنده‌ای قهار، مختصت نقش‌آفرینی لبر ستاره‌ای بود که به کاراکتری افسانه‌ای جان بخشید. آن‌هم چه جان بخشیدنی! اداره پست لندن پیش از سال ۱۹۹۰ هر سال نامه‌های متعددی به نشانی شماره ۲۲۱B خیابان بیکر دریافت می‌کردند! آدرس خله شرلوک هلمز که وجود خارجی نداشت! اصلاً خیابان بیکر واقع در «وست مینستر» (از محلات مرکزی پایتخت انگلیس) چنین پلاک و ردیفی در خود نداشت. سال ۹۱ شهر داری لندن در پی پیشنهاد اداره پست این شهر، خانه‌موزه‌ای به این نشانی در خیابان بیکر می‌سازد. هلمز با بازی جرمی برت، حقیقی‌ترین شخصیتی شد که وجود خارجی نداشت. به یقین مایکل کاکس، کارگردان مجموعه تلویزیونی شرلوک هلمز، تا حدود زیادی مرهون جرمی برت است! اما اوج کار این ابربازیگر، جان بخشی به محبوب‌ترین شخصیت ادبیات داستانی پلیسی جهان نبود. برت در یک قسمت از مجموعه «بازگشت شرلوک هلمز» دست به کار بزرگی می‌زند. شرلوک هلمزی که آرتور کانن دایل خلق کرده بود، نقطه تاریک بزرگی داشت و آن هم اعتیادش به کوکائین بود! برت برای این که چنین مقوله‌ای روی مخاطبان سریال‌های شرلوک هلمز تأثیر منفی نگذارد در اپیزود «The Devil's Foot» سرنگ حاوی کوکائین را دفن می‌کند و با این کار بزرگ، حتی روی کتاب‌های کانن دایل هم تأثیر می‌گذارد. برت بزرگ و بزرگ خواهد ماند.

سلطان وحشت

به یقین یکی از پر تکرارترین نام‌ها در سینمای روز جهان، «استفن کینگ» نویسنده برجسته آمریکایی است. پس از آنکه استلنی کوریک، سال ۱۹۸۰ از کتاب «تالو» او اقتباسی بلندگار کرد، کینگ بیش از پیش در کلون توجه قرار گرفت تا در بسیاری از شاهکارهای تاریخ سینما، نام او به عنوان نویسنده برده شود. «سیر سبز»، «رستگاری در شلوشتنگ»، «کنار من بمان»، «هیزری در آتش»، «مه» و... تنها برخی از آثار ماندگار این نویسنده بزرگند که روی پرده نقره‌ای جان گرفت. شاید نسل جدید کینگ را با فیلم «آن» بهتر بشناسد اما به هر حال رمان‌های رشک‌انگیز او هرگز متعلق به زمینی خاص نیست و به نظر نام‌کینگ، همیشه در سینمای جهان می‌درخشد.

موخره: سینمای اقتباسی در ایران

شاید یکی از دلایل فاصله گرفتن سینمای ایران از دوران شکوفایی‌اش، فقدان توجه ضروری به مقوله اقتباس باشد. هر چند سینماگرانی هم در ایران وجود دارند که اساس کار خود را بر پایه اقتباس نهاده‌اند. نام داریوش مهرجویی، به عنوان رکورددار اقتباس در سینمای ایران در صدر این کارگردانان می‌درخشد. او حضورش را در سینمای ایران با فیلم بلندگار «گاو» آغاز کرد. فیلمی که نه تنها اقتباسی از «عزاداران بیل» به قلم غلامحسین ساعدی بود، بلکه حتی در خود فیلم نیز از «محمود دولت‌آبادی» نویسنده برجسته و نام‌دار ایرانی برای نقش‌آفرینی نیز بهره برد. «سازا»، «پری»، «یلا»، «همان ملان» و بسیاری دیگر از آثار مهرجویی بر گرفته از ادبیات داستانی ایران و جهان محسوب می‌شوند. غیر از مهرجویی، مسعود کیمیایی، ناصر تقوایی، امیر نادری، مجید مجیدی و... از دیگر سینماگرانی‌اند که دستی بر آتش اقتباس در سینمای ایران بودند. او آن دهه ۸۰ در جشنواره فیلم فجر، سیمرغی برای بهترین فیلم‌نامه اقتباسی در نظر گرفته شد اما این سیمرغ در جشنواره فجر ماندگار نشد و خیلی زود از آن پر کشید.



نمایی از فیلم اقتباسی سن میکله به خروس داشت

فیلم اقتباسی دیگری با نام «گرامر علیه گرامر» ساخته رابرت بنتون بر اساس رمان «گرامر علیه گرامر» نوشته آوری کورمن شد.

سن میکله به خروس داشت...

گذشته از جایزه اسکار، باید به اهمیت سینمای اقتباسی در دیگر کشورهای جهان نیز اشاره کرد. «سن میکله به خروس داشت» درامی به کارگردانی برادران تاولانی در سینمای ایتالیاست. این فیلم را بسیاری از علاقمندان سینمای ایتالیایی شناسند و به یقین بارها آن را دیده باشند! اما شاید کمتر کسی را بیاید که بداند «سن میکله به خروس داشت» بر گرفته از داستانی به نام «لهی وانسلی» به قلم لئوتالستی، نویسنده بزرگ تاریخ ادبیات داستانی روسیه است. فیلمی که از اختلاف عمده تئوریک و کاربرد دی بین سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم علمی صحبت می‌کند، حاصل این اختلاف باعث پیدایش دو بر داشت متفاوت از مفهوم انقلاب، یکی برداشت آنارشستی و دیگری بر داشت مارکسیستی می‌شود. شخصیت اصلی فیلم «سن میکله به خروس داشت» جولیماتیهری (با بازی جولیبروچی) است. شخصیتی از قشار متوسط رو به پایین جامعه که بستی فروش است اما رهبر تشکیلاتی چپ‌گرا و ضد سلطنتی است. فیلم البته از دوران کودکی جولیا آغاز می‌شود که والدینش او را تنبیه و در اتاقی حبس می‌کنند و او شعر معروفش را می‌خواند: «سن میکله به خروس داشت. سفید، قرمز، سبز، زرد... واسه خوندن آواز بهش می‌داد شیر و عسل...» او همراه افرادی به یک دهکده هجوم می‌برد اما ساز بازهای حکومتی جولیا را دستگیر می‌کنند. او در دادگاه شاه و ملت به مجازات اعدام محکوم می‌شود. زمینی که جولیبویرای تیرباران با گاری از میان خیابان‌های دهکده عبور داده می‌شود، پسر بچه‌ای به او نزدیک می‌شود که جولیبویرایاد دوران کودکی‌اش می‌اندازد. جولیبویرا می‌زند اما کودک به سمتش

اتاق مگان با رتمی یکنواخت قدم می‌زند. هیچکدام از این پیام‌های بصری با خواندن کتاب به مخاطب لقای‌پذیر نبود.

تداوم درخشش اقتباس‌ها در دهه ۷۰

پس از موفقیت خیره‌کننده «جن‌گیر» و «پدر خوانده» نوبت به ظهور «دیوانه از قفس پرید» در ۱۹۷۵ و در چهل و هشتمین دوره جوایز آکادمی اسکار حضور درخشان داشت. این فیلم بر اساس رمان «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» به قلم کن کیسی و با کارگردانی میلوش فورمن ساخته شد. مجله تایم، این رمان را یکی از ۱۰۰ رمان برتر انگلیسی زبان بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۲۰۰۵ می‌داند. کن کیسی که مدتی کارمند بیمارستانی روانی در کالیفرنیا بود، زمان زیادی برای تهیه این کتاب گذاشت و سخت‌کوشی او به سازندگان فیلم نیز تسری یافت تا محصول اقتباسی، به یک شاهکار بدل شود. البته ابتدا قرار بود اصلاً فیلم هم به همین نام ساخته شود اما یک پایان متفاوت و فلسفی برای «سک مورفی» و ریچارد نیکلسون، باعث تغییر نام فیلم می‌شود. فورمن حدود یک دهه بعد نیز دوباره تندیس جایزه اسکار را به خود اختصاص داد. گذشته از بازی تحسین‌برانگیز نیکلسون، نباید از نقش‌آفرینی لوئیز فلچر در نقش «پرستار راجد» مظهر دیکتاتوری و دغلکاری در این فیلم به راحتی گذشت. یک سال بعد نوبت به ویلیام گولدمن رسید تا سراغ رسوایی واترگیت و کتاب «همه مردان رئیس جمهور» به قلم باب وودوارد و کارل برنستین برود. این دو همان دوروزنامه‌نگار معروف روزنامه واشینگتن پست بودند که رسوایی واترگیت را افشا کردند و باعث سقوط دولت ریچارد نیکلسون شدند. «همه مردان رئیس جمهور» با درخشش داستین هافمن و رابرت ردفورد، اسکار بهترین فیلم‌نامه اقتباسی سال ۱۹۷۶ را به خود اختصاص داد. داستین هافمن سه سال بعد و در ۱۹۷۶ باعث شد